

حافظ، شهر دار و صورتگر چین



نویسنده: محمد حبیبی

که ایشان صبح‌ها در زندان تشریف دارند یا بعد از ظهرها؟ و اگر آدم زحمت تحقیق را به خود بدهد و مثلاً بفهمد که معظم‌له صبح‌ها در زندان استراحت می‌کنند و بعد از ظهرها در بیرون تشریف دارند، تا بیاید کفش و کلاه کند که به ملاقاتشان برود، ای بسا که برنامه ایشان تغییر یابد و مشارالیه با گرفتن یک مرخصی پانزده روزه از زندان، ناگزیر باشد برای پر کردن ده دسته چک ۵۰ برگی جدید، هر دقیقه سری به یک مغازه، یا یک کارخانه یا یک محله بزند!

ملاقات با جناب غلامحسین خان هم که... اصلاً حرفش را نزنیم سنگین‌تریم. خصوصاً که به فرار مسموع، ایشان قصد دارند به عون‌الله تعالی پس از حل مشکلات شهر تهران، مسکو و تاشکند و توکیو را هم ساماندهی کنند و به روز تهران بنشانند.

پس ناچاریم با توسل به حدس و گمان، مسیر زندگی این دو بزرگوار را مورد بررسی قرار دهیم تا حدوداً دریابیم چه شده است که در روز سیزدهم مهر ۱۳۷۴ اقتران سعدین شده و خط زندگی این دو شخصیت مشهور عصر ما بر روی هم افتاده است.

ما ایرانی‌ها به فال، و مخصوصاً فال حافظ علاقمند و معتقدیم. کسی نیست که در عمرش حداقل یک بار فال حافظ نگرفته باشد.

سابقاً که فال‌گیری کامپیوتری نشده بود، شما از هر کوچه پس کوچه هم می‌گذشتید، یکی از آن کسانی را که با پرندۀ فال حافظ می‌گرفتند، یا پاکت‌های حاوی فال حافظ را می‌فروختند، مشاهده می‌کردید. وفور این فال‌فروش‌ها، هم نشان‌دهندۀ علاقه عامه به فال‌گیری بود، و هم ثابت می‌کرد فال‌بینی و فال‌گیری از رشته‌های اقتصادی اشتغال‌زای کشور ماست و نقشی عمده در ایجاد فرصت‌های شغلی دارد. لذا همین‌جا و قبل از این که خط سیر زندگی این دو هزیز را تعقیب کنیم، به اولیاء وزارت کار و امور اجتماعی تلکرم می‌دهیم که نقش کامپیوتری شدن فال‌گیری را در بالا رفتن آمار بیکاران کشور مورد توجه قرار دهند، که اگر ندهند، آمارگیری‌هایشان کامل نخواهد بود.

باری... بنده حدس می‌زنم که این آقای سید علی آقای ما، روزی در ایام جوانی، در همان حال که سر در جیب تفکر فرو برده و خیابانها را زیر پا می‌گذاشته و می‌از خود می‌پرسید «بزرگ که شدم چکاره شوم بهتر است؟»، چشمش به یکی از همین فال‌گیرها می‌افتد و از او یک فال می‌خورد و وقتی آن را می‌خواند می‌بیند این ابیات روی کاغذ چاپ شده است:

نه هر کوفتش نظمی زد کلامش دلپذیر افتد
تد رو طرفه می‌گیرم که چالاکت شاهینم
وگر باور نمی‌داری، رو، از صورتگر چین پرس
که مانی نسخه می‌خواهد ز نوک کلک مشکینم

با خواندن مصرع «تدرو طرفه می‌گیرم که چالاکت شاهینم»، آقا سید علی آقا تکلیف خود را می‌فهمد و شاهین‌وار شروع می‌کند به پرواز برای گرفتن «تدروهای طرفه». این تدروها را یکی یکی و گاهی هم صد تا صد تا می‌گرفته و می‌برده است به آشیانه‌اش که همان «بنیاد نبوت» سابق بوده باشد. شرح اقدامات

اگر روز و روزگاری در سنوات ساله یک سید علی آقای موسوی قمی نامی، عالم هستی را به وجود ذی‌جود خود مزین نمی‌فرمود، و اگر جریده فریده شریفه‌ای به نام همشهری بساط مطبوعات کشورما را رنگین نمی‌کرد، هرگز ممکن نبود ما بفهمیم که مک میلان نخست وزیر اسبق انگلیس گفته است: در سال ۲۰۰۰ یک چینی باید تصمیم بگیرد که صبحانه‌اش را در قطب شمال بخورد یا در قطب جنوب. تقدیر چنین بوده است که روزی در یک گوشه از این مرز پر گهر، نوزادی متولد شود که او را سید علی آقا نام نهادند و چنان پندارند که او هم موجودی است مثل بقیه اینان بشر که گمنام‌زاده می‌شوند و گمنام می‌سیرند و خیرشان به هیچ کس هم نمی‌رسد. غافل از اینکه تولد این مولود با سایر موالید فرق بسیار دارد و مقدر بوده است که روزگاری او در نقطه‌ای ازین جهان درندشت با شخص بزرگوار دیگری ملاقات کند که متفقاً مانع شوند سخنان گهربار نخست وزیر اسبق انگلیس زیر لایه‌ای از گرد و غبار زمان مدفون گردد.

باری، مقارن همان ایام ویلایی بنبرکه تولد جناب سید علی آقا، با اندکی دیر و زود، مولود مسعود دیگری به نام غلامحسین خان کرباسچی نیز، پا به هرصه هستی گذاشت؛ آن هم در حالی که هیچ دیارالبشری نمی‌توانست حدس بزند نامبرده مدارج ترقی را در عنفوان جوانی صد پله - صدپله خواهد پیمود تا بتواند اولین روزنامه رنگی کشور باستانی ایران را به زیور طبع و نشر بیاراید و مجالی فراهم آورد تا سید علی آقای موصوف، بتواند در روز سیزدهم مهر ۱۳۷۴ رسالت تاریخی خود را به اتمام برساند و با نویساندن نقدی بر کتاب نیکولاس لاروی، به یاد همه بیاورد که روزی ناپلئون بناپارت گفته است: «در چین هوبی بزرگ خفته است بگذارید بخواهد، چون هنگامی که بیدار شود جهان را تکان خواهد داد».

چون هر دوی این بزرگواران هنوز در قید حیاتند و مورخان تاریخ زندگیشان را به رشته تحریر در نیآورده‌اند، لذا ما از جزئیات امور و حوادث مربوط به دوران کودکی و نوجوانی آنان آگاهی دقیقی نداریم و نمی‌دانیم مثلاً آقای سید علی آقای موسوی قمی در کودکی به تیله‌بازی بیشتر علاقه داشت و یا گردو بازی را ترجیح می‌داده است؟، همانطور که نمی‌دانیم جناب غلامحسین خان کرباسچی در ایام صباوت بیشتر فوتبال بازی می‌کرده است یا بسکتبال؟. امکان تحقیق در این زمینه‌ها هم فعلاً وجود ندارد، چون در مورد آقای سید علی آقا هیچ مشخص نیست

شاهین‌وار نامبرده و تعداد تدریجی صید شده با دست ایشان، در مطبوعات معاصر به کرات چاپ شده است و لذا از تکرار آن عذر می‌خواهیم.

نباید تردید داشت که آقا سید علی آقا در تمامی این سالها که با پشتکاری خستگی‌ناپذیر و تعطیل‌نشدنی (حتی در آن ساعات و روزهایی که شاهین جشمش در قفس زندان بوده) یک لحظه از صید تدریجی غفلت نمی‌کرده، با این پرسش آزاردهنده مواجه بوده است که پس مصرع «اگر باور نمی‌داری، روز صورتگر چین پرس، چه نقشی در زندگی وی داشته است، یا دارد؟»

اگر آقا سید علی آقا به مصرع بعد هم توجه بسنده مبذول می‌فرمود، آن همه سال، آنقدر خود را زجر نمی‌داد، مگر نه آن که در آن مصرع آمده است که «مانی نسخه می‌خواهد ز نوک کلک مشکیم؟» پس اگر آقا سید علی آقا می‌کوشید که مفهوم مجازی این مصرع را دریابد، به جای آن که تعداد زیادی از آن تدریجی صید شده را به این و آن بدهد تا به نامش کتاب و مقاله بنویسند، می‌رفت مانی را پیدا می‌کرد؛ و وقتی مانی را می‌یافت قضیه صورتگر چین هم خود به خود حل می‌شد.

حال دقایقی آقا سید علی آقا را به حال خودش بگذاریم و خط سیر زندگی جناب غلامحسین خان کرباسچی را به حدس و گمان تعقیب کنیم:

چون ایشان هم یک ایرانی و علی‌القاعده حافظ دوست است، یحتمل روزی از روزها که چشمش به ساط قال حافظ با پرندۀ افتاده، در همان حال که در دل می‌گفته «حافظ، تو را به شاخ نیابت قسم... بگو آینده من چیست و از چه راهی بروم تا بهتر به مردم خدمت کنم؟». چند شاهی از پول تو جیبی خود را داده تا پرندۀ فالش را بگیرد و وقتی فال را خوانده، دیده این ایات روی کاغذ چاپ شده است:

جریده رو که گذرگاه عاقبت تنگ است
پاله گیر که عمر عزیز بی بدست
نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس
ملاحت علما هم ز علم بی عمل است

در همین لحظه، جناب غلامحسین خان می‌فهمد که رسالت او در نهایت، گشاد کردن گذرگاههاست. از خود می‌پرسد چه کسی می‌تواند گذرگاهها را گشاد کند؟ و خود جواب می‌دهد: خب! معلوم است دیگر، شهردار... و لذا هر چه در چته داشته بیرون ریخته و به هر دری زده تا شهردار شود و شده است. اول شهردار اصفهان... در اصفهان «گذرگاه‌های عاقبت» را یکی پس از دیگری گشاد کرده، شب و روز، به کار و عمل پرداخته، اما دیده است که مصرع «نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس...» مصداق پیدا نکرده و او، میدان «عمل» مکنفی ندارد. پس دست به دعا برداشته که میدان «عمل» وسیع‌تری در اختیارش قرار گیرد...

دعایش به زودی مستجاب شده و سرانجام، روزی فرا رسیده که کلید طلایی کلاتشهر تهران را به دستش داده و به او گفته‌اند: «هر چه می‌خواهد دل تنگت»

«عمل» کن و تق نزن.

از اینجای داستان به بعد، بر همه خلائق ساکن و غیر ساکن تهران بزرگ، واضح و مبرهن است و همگان می‌دانند که جناب مستطاب شهردار تهران، حقاً و «خدا و کیلی» به آنچه آرزویش را در سر می‌پرورانیده، «عمل» کرده و خوب هم عمل کرده است.

اگر کسی بخواهد سیاه‌نی از این «عمل» کردهای غلامحسین خان شهردار فراهم کند، گمان نمی‌رود که به این سادگی‌ها کارش راه بیفتد مگر اینکه همین جوری «کتره‌نی» و سرانگشتی، چند تا از آنها را نام ببرد: مانند درازگردانیدن صف خطوط اتوبوسرانی شرکت واحد در مقیاس‌های کیلومتری - «دودینه» کردن تهران در استاندارد ماهی دودی از راه فروش «پته»‌های جورواجور و ارزان و گران «ترافیکی» و بکار انداختن اتوبوسهای «دودزای» داغان باغان و از رده خارج در خیابانهای شهر - ریشه کن کردن شتر مزاحمت بسیاری از درختهای کهنسال چند صد ساله سایه‌دار و فرح‌بخش در شمال تهران و کاشتن گل و گیاه چند ده روزه و «برج» و باروهای ساختمانی چند ده اشکوبه بجای آنها - به تفاهم رسیدن با تمام «ساز» و بفروش‌های گردن کلفت و مولتی میلیاردر تهران از راه «مشارکت» شهرداری تهران با آنان - دادن جواز «تا دلت بخواهد» برای ساختن برج‌های چند ده اشکوبه و «عمودی» گردانیدن چهره شهر تهران ...

اما با همه اینها، جناب شهردار هنرمند تهران، با آن کارنامه درخشان، در جهت تغییر قیافه تهران، چنانکه پیدا است باز هم از «عمل» خود خشنود نبوده، و قانع نشده است که در اثر

عملکردهای ایشان و یارانانش «گذرگاه عاقبت» به اندازه لازم گشاد گردیده است. ازین رو، به فکر طرح

بزرگ و «پولساز» حریض و طویل گردانیدن خیابان نواب افتاده و آن کارستگ را وجهه همت خود قرار داده است. اما دریغ و درد که به مصداق «کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما»، اجراء طرح عظیم نواب نیز کارساز نبوده و باز هم جناب شهردار را خرسند نگردانیده است.

ناگهان، به فکر حضرت شهردار رسیده که نکنند در گفته خواجه شیراز، ابهام یا ابهامی وجود دارد که شهردار عزیز، با تمام درآکی و تیزهوشی ذاتی و اکتسابی، هنوز آن را در نیافته است.

کسی چه می‌داند؟ شاید هم شهردار جوینده ما از حافظ‌شناسانی نظیر حضرت استادی احمد شاملو کمک گرفته باشد و آنها گفته باشند گذرگاه فقط به شارع یا تنگه یا کوچه پس کوچه‌ها اطلاق نمی‌شود بلکه می‌توان مجازاً به هر مسیری که آدم را به سر سبز مقصود برساند گذرگاه نام داد.

ای بسا شهردار عزیز ما تحت تأثیر همین تفسیر شروع کرده به انتشار اولین روزنامه تمام رنگی، ایجاد فروشگاه رفاہ، فروش اوراق قرضه با سود ۲۰ درصد، ایجاد فرهنگسرا و این قبیل کارها... اما از قراری که قرائن نشان می‌دهد شهردار عزیز ما، دست کم تا همین تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۷۴ قانع نشده بود که به اندازه کافی

برای اولین بار در ایران طالع بینی و پیشگوئی توسط کامپیوتر

- محاسبه سن شما بر حسب سال و ماه و روز و ساعت.
- تشریح روحیات و خصوصیات شما بر اساس زمان تولدتان.
- پیشگوئی رویدادهای امسال بر اساس اسم و تاریخ تولد شما.
- تعیین روزهای خوش یمن و بد یمن.

و موارد جالب دیگر با نازلترین قیمت توسط سیستمهای کامپیوتری
مکان . ضلع جنوبی نمایشگاه - بازارچه نمایشگاه - شماره ۲

جریده رو که گذرگاه عاقبت تنگ است
پاله گیر که عمر عزیز بی بدست
نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس
ملاحت علما هم ز علم بی عمل است

در همین لحظه، جناب غلامحسین خان می‌فهمد که رسالت او در نهایت، گشاد کردن گذرگاههاست. از خود می‌پرسد چه کسی می‌تواند گذرگاهها را گشاد کند؟ و خود جواب می‌دهد: خب! معلوم است دیگر، شهردار... و لذا هر چه در چته داشته بیرون ریخته و به هر دری زده تا شهردار شود و شده است. اول شهردار اصفهان... در اصفهان «گذرگاه‌های عاقبت» را یکی پس از دیگری گشاد کرده، شب و روز، به کار و عمل پرداخته، اما دیده است که مصرع «نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس...» مصداق پیدا نکرده و او، میدان «عمل» مکنفی ندارد. پس دست به دعا برداشته که میدان «عمل» وسیع‌تری در اختیارش قرار گیرد...

دعایش به زودی مستجاب شده و سرانجام، روزی فرا رسیده که کلید طلایی کلاتشهر تهران را به دستش داده و به او گفته‌اند: «هر چه می‌خواهد دل تنگت»



«عمل کرده است. و باز شاید تا همین تاریخ در نیافته بوده که اشاره و منظور گفته حافظ در مصراع «جریده رو که گذرگاه عاقبت تنگ است» در زندگی آن عالیجناب، صرفاً به همان کلمه اول، یعنی «جریده» بوده است و لاغیراً! آری، شهردار ما می‌باید می‌فهمید که اشارت خواجه در این دو بیت، در همان کلمه «جریده» خلاصه می‌شود و بس. در واقع، خواجه به او بشارت داده بود که تو جریده‌ای منتشر خواهی کرد تا در یک لحظه تاریخی و سرنوشت‌ساز، یکی از نوابغ این روزگار، بتواند در صفحات آن حرف دلش را بزند و صد البته «آنکس است اهل بشارت»، که «اشارت» داند.»

بهر تقدیر این اقتران سعدین اتفاق افتاد و روز سیزدهم مهر ماه سال ۱۳۷۴ خطوط زندگی و سرنوشت سید علی آقای موسوی قمی و غلامحسین خان کرباسچی برای اثبات ردخور نبودن فال حافظ، تلاقی کرد و آن دو فقره پیشگویی که در دو زمان و دو مکان جداگانه در مورد سرنوشت این دو شخصیت برجسته روزگار ما، شده بود بدین صورت تحقق یافت که حضرت سید علی موسوی قمی با استفاده از نوک کلک مشکین تذرو خورهای وفادار خود، نقدی پیرامون کتاب «چین در اقتصاد جهانی» نویساند و آن را به دفتر «جریده» شریفه جناب غلامحسین خان کرباسچی برد تا با چاپاندنش در این جریده شریفه، ثابت کند که فرمایش خواجه را باور کرده و از «صورنگر چین» پرسش‌های لازم را نموده و جواب‌های مناسب را هم گرفته است.

اما ظاهراً آقای مانی، یعنی همان جناب کرباسچی خودمان، در موقع مراجعه آقا سید علی در دفتر «جریده» تشریف نداشته‌اند و هرچه آقای موسوی اصرار کرده که این نوشته برای اثبات حقانیت پیش‌گویی‌های غزلیات حافظ نویسانده شده است، به خرج اعضای هیئت تحریریه «جریده» همشهری نرفته و آقای موسوی ناچار شده است به قسمت آگهی‌های روزنامه برود و با پرداخت «درصدی» تاجیز از تذروهایی که همین اخیراً، و در جریان یکی از مرخصی‌های مرحمتی زندانبانان، شاهین‌وار شکار کرده بوده، رضایت خاطر گرداندگان روزنامه را برای چاپ عقاید صورنگر چین جلب کند.

علاقه‌مندان به آگاهی از متن کامل این نوشته تاریخی سرنوشت‌ساز را به قسمت آگهی‌های صفحه دهم جریده مورخه ۱۳۷۴/۷/۱۳ روزنامه همشهری حوالت داده و توصیه می‌کنیم آن را سه بار بخوانند، و بعد همان قسمت را بپزند، تا کنند، در پارچه‌ای بدوزند و به عنوان «تعویذ» و «باطل السحر» به بازوی چپ خودشان ببندند تا اگر یک وقت شاهینی از زندان آزاد شد، یا مرخصی گرفت، ایشان را با تذرو اشتباه نگیرد و شکارشان نکند. این تعویذ همچنین هنگام مراجعه به ادارات و دوائر شهرداری، دارنده آن را در مقابل هرگونه «عوارضی» روئین تن می‌کند.

کسی که این تعویذ را همراه داشته باشد می‌تواند مطمئن باشد جادوی «خودبازی»، «پذیره‌نویسی»، «تخلف‌های خیالی» و امثالهم بر او اثر نخواهد کرد.

●●●

می‌دانم برای تو خواننده عزیز این سوال مطرح شده که چاپ کلیشه آگهی طالب‌بینی کامپیوتری در متن این تفسیر ادبی-تاریخی چه دلیلی دارد؟ به عرض می‌رسانم که در روزگاری که فال حافظ را به وسیله پرنده‌های دست‌آموز و یا در پاکت ارانه می‌کردند، مقدمه ظهور بزرگ مردانی چون قهرمانان نوشته ما فراهم می‌شد.

کودکان خود را آماده کنید تا در عصر خودشان قادر باشند از ثمرات ظهور نوابغی که به جای پرنده، کامپیوتر از دیوان حافظ برای آنها فال گرفته است، به نحو احسن استفاده کنند.

